



انسان که از زن زاده می شود، روزهایش اندک است و همچون گل روید و می پژمرد؛ آکنده از مصیبت. 2 ولی چون سایه می گریزد و نمی ماند. 3 آیا بر چنین کسی چشمان خود را می گشایی، و مرا با خود به محاکمه درمی آوری؟ 4 کیست که از چیز نجس، چیز طاهر بیرون بیاورد؟ هیچکس! 5 روزهای انسان مقدر است و شما ماههایش نزد توست، از برایش حد گذاشته ای که از آن در پس روی بگردان تا آرام گیرد، نتواند گذشت؛ 6 از وی و چون کارگری مزدبگیر از روز خود لذت ببرد. 7 زیرا درخت را امیدی هست، که اگر بریده شود باز خواهد روید، و جوانه هایش از میان نخواهد رفت؛ 8 اگرچه ریشه اش در زمین کهنه شود، و تنه آن در خاک بمیرد، 9 از بوی آب جوانه خواهد زد، و چون نهالی نو، شاخه ها خواهد داد. 10 اما انسان می میرد و ساقط می شود؛ آدمی چون جان سپارد، کجاست؟ 11 چنانکه آنها از دریا زایل می شود، و نهر ضایع شده، خشک می گردد،

12 همچنین انسان می خوابد و برنمی خیزد؛ و تا آسمانها باقی است بیدار نمی شود، و از خواب خویش برخیزانیده نمی گردد. 13 کاش که مرا در هاویه پنهان کنی، و تا غضبت فرو نشیند، مرا مخفی سازی، و زمانی برایم تعیین کنی که مرا به یاد آوری! 14 اگر انسان بمیرد، آیا بار دیگر خواهد زیست؟ در آن صورت، در همه روزهای زحمت خویش من انتظار خواهم کشید، تبدیل من فرا

تا آنگاه که زمان رسد. "نام خداوند، خدای خود را ایمان ندارید، در مورد خدا فکر نکنید، شما نباید همیشه آهنگ های مذهبی نخوانید! شما باید از تمام خدمات، از خواندن کتاب مقدس و از مراسم عبادت دور بمانید! شما نباید دعا کنید! هرکسی که تصور می کند چنین ایده ای از باشگاه محلی بخدایان است، کاملاً اشتباه کرده است. نه از یک کمونیست و یا بی خدای نیست. این هم از جوانی که والدینش او را مجبور کردند که بسیار آهنگ مذهبی از حفظ خواند. نه، این جملات از یک انسان مقدس است، که ایمان قوی داشت. ایوب اسمش بود. خدا خودش از او شهادت می دهد. "در کل جهان، من نگاه کرده ام و هیچ کسی با ایمان مثل ایوب پیدا نکرده ام. "و این همان کسی است که می گوید: "خدا من را ترک کنید. چون شما خدا هستی اما من فقط یک فرد فقیر هستم". پس من را ترک کن! او دلیلی برای شکایت داشت. چیزی که او را می کشد این است که او هیچ ایده از نقشه خدا با او نداشت. او نمی توانست بفهمد که رنج او باید با یک پیمان مخفی که با شیطان و خدا ساخته بود. در کتاب ایوب در مورد سرنوشت او به طور دقیق تصمیم گرفته شده است. این یک چیز عجیب و غریب است که ما حتی درباره خداوند نمی دانیم. خداوند با شیطان یک قرارداد گرفت. ایوب باید همه چیز را از دست می داد. پس از آن کسی می توند کنترل کند چرا او وفادار و با ایمان باقی خواهد ماند. وظیفه ایوب زهره باختن بود. از اول، گله ها و اموالش را از دست می دهد. سپس تمام خانواده اش توسط رعد و برق نابود شد. در نهایت آن را حتی در بدن خود بود. پس از خیلی بدبختی، ایوب شکایت می کند. او می خواهد که خداوند او را ترک کند. ایوب دیگر نمی تواند مذهبی باشد. دیگر نمی تواند به خداوند اعتقاد داشته باشد و دیگر دعا نمی کند. حتی اگر ما چیزی بیشتر از ایوب از دست ندادیم، ما می توانیم شرایط ایوب را تصور کنیم. از آنجا که همه ما باید چیزی را از دست بدهیم. چه کسی می تواند خوشحال باشد اگر شما چیزی را که دوست دارید از دست دهید؟ اگر من رانندگی بیش از حد سریع و باید بلیط را پرداخت کنم، یا اگر کسی دوچرخه را از من دزدیده باشد، من نمیتونم از خدا تشکر گویم از این شرایط خوب. سپس من معمولاً از شکنجه های فوق العاده ای که خداوند به من داده است تشکر می کنم. بله، ممکن است که ما بیشتر از یک دوچرخه و چند یورو از دست بدهیم. تجربه از دست دادن است که ما را شکست خورده کرد. در برخی موارد همه ما این را یاد می گیریم: یک فرد که باید به طور ناگهانی و بدون هیچ دلیلی بمیرد. یکی دیگر از کارهای بی رحمانه بدون هیچ دلیلی مرخصی بود. یا دوستان که عمیقاً شما را ناامید می کنند. و بیشتر از همه این است، اگر زندگی هم از دست بدهم. پیام دکتر که گفت همه چیز به پایان می رسد، همه چیزهایی که من زندگی کرده ام، از بین رفته است، زیرا من و زندگی ام باید متوقف شویم. به هر حال، همه ما می دانیم چنین اخبار بد. به هر حال، همه ما می دانیم که اخبار بد را دوباره می بینیم. در نهایت ما انسان ها بازنده های بزرگ هستیم. ما نمی توانیم در زندگی پیروز شویم. ما زندگی می کنیم، بنابراین می توانیم بمیریم. به عنوان ایوب با چنین شایستگی و رنج کار کرد، به طوری که بی ایمان است. هیچ لذتی در رنج وجود ندارد. نه! فقط افسردگی عمیق و آشفتگی حتی اتهام: "خدا من را ترک کن!" من خوشحالم که این آیه ها در کتاب مقدس هستند. من خوشحالم چون آنها به ما نشان دهد که افراد مقدس می توانند با خدا و باطل نزاع کنند. من خوشحالم که این کلمات در کتاب مقدس هستند، زیرا آنها می خواهند به ما نشان دهند که مردم مقدس غیر انسانی نمی شوند. و منظورم این است که خدا هم خوشحال است. خداوند در مورد هر کسی که با او صحبت می کند خوشحال است و می خواهد با او صحبت کند. حتی زمانی که این مردم فریاد زدند و شکایت کردند. خدا این کار را اجازه می دهد. خدا هم با آن کسی وارد می شود و با او صحبت می کند؛

زیرا او را دوست دارد وقتی مردم با او صحبت می کنند. دوستان ایوب بسیار متفاوت از او هستند. در ابتدا یک مظنون به این که آنها بسیار دوست هستند و می خواهند دوستانشان از رنج خود را حمایت کنند. برای یک هفته کامل، آنها از ایوب دیدن می کنند و یک کلمه واحد نمی گویند. به نظر می رسد که آنها مظنون به این هستند که کلمه سخنانی می تواند رنج ها را دست کم گرفته و بدتر کند. اما وقتی آنها دهان ها را باز کنند و صحبت کنند، این دوستان واقعا در آخرین لحظه روشن می شوند که دشمنان ایوب هستند. آنها بر خلاف ایوب هستند. آنها با خدا صحبت نکردند، بلکه فقط در مورد خدا صحبت کردند. با کلمات معقول، آنها سعی می کنند توضیح دهند چه چیزی برای ایوب اتفاق افتاده است. و دقیقا جایی است که آنها کاملا در اشتباه بودند. کلمات آن ها به خوبی درک شده و از لحاظ الهی شگفت انگیز است، با توجه به درک جهان در آن زمان. آنها می گویند: "هر درد دلیلی دارد." از آنجا که خدا هرگز اجازه نمی دهد یک مرد عادل بدون هیچ دلیلی رنج ببرد. بنابراین شما باید خودتان را برای بدبختی خود سرزنش کنید. بسیاری از واژه هایی که با زبان شناختی مذهبی صحبت می کنند، اما به خدا نگفته اند، به نظر ما بسیار مشکوک و سوال برانگیز هستند. این به این دلیل است که از طریق آن زندگی نمی کند و حقیقت ندارد. حتی یک حقیقت که در نماز رنج نمی برد، این حقیقت بی رحم است. و این دلیل هم بدون خداست. اما افکار و گفتگو ایوب از لحاظ الهی درست نیست. "خدا من را تنها بگذار!" خداوند بگذارم در نهایت بمیرم ..... اما .. و این تفاوت اساسی و مهم است: گفتگو با خدا باقی می ماند "و به همین دلیل ایمان باقی می ماند. به همین دلیل ایمان ایوب باقی مانده است در همان زمان که او از خدا شکست خورده است. و این چیزی شگفت انگیز در تاریخ ایوب است. در زندگی ایوب، ما فردی را بینیم که در زندگی اش هیچ معنایی ندارد. و در عین حال یک ایمان بی دلیل و ماندگار به وجود می آید. ایمان حتی اگر ایوب بخواهد ایمان را رد کند، ایمان باقی خواهد ماند. و ثابت می کند که ایمان واقعی است. این ایمان، ایمان خردمندانه ای است که عیسی از آن سخن می گوید. پس از همه، واقعا همه چیز را از دست داده است، تنها خدا باقی مانده است ... و ارزشمند است، چه شگفت انگیز است. ایمان پس از آن تجربه عمیق، بسیار روشن است. و همین ایمان می توند همه کسانی که ببیند روشن کند. سوال این است: چه اتفاقی می افتد؟ ممکن است که این داستان فقط متوقف شود که خدا باعث می شود من شکایت کنم و سپس زندگی انسان تمام شده بود. در کتاب مقدس همیشه آن را می بینیم. خداوند مردم را تنها نمی گذارد. او به آنها اجازه نمی دهد تا ابد رنج ببرند و هنوز هیچ معنی ای در زندگی ندارند. در قربانی اسحاق، ما آن را می بینیم. خداوند مدت زیادی طول می کشد و پس از آن وارد و اسحاق را برای یک گوسفند راهنمایی می کند. در نهایت در زندگی ایوب همینجوری است. در نهایت، ایوب هر مسایل بر گردد. در امتحانش به پایان می رسد و او می تواند همه چیز را که او از دست داده است، دوباره به دست آورد. او حتی بیشتر از قبل گرفت. فقط یک نفر در کتاب مقدس متفاوت است. این شخص عیسی مسیح نامیده می شود. عیسی مسیح همه چیز را از دست می دهد. اما او بر روی صلیب از خدا می پرسد: «خدا من، خدای من چرا من را ترک کردی؟» اما او نتوانست نجات را تجربه کند. یا مرگ آشکار را تجربه کند. او واقعا باید همه چیز را از دست بدهد و خودش را رنج دهد. هیچ فرشتگان از آسمان نمی آید و او را از صلیب نجات نمی دهد. نه، او واقعا رنج میبرد ... تا مرگ. فقط یک تفاوت در مرگ خداوند ما عیسی مسیح است. از انتهای از اول تا آخر بر روی صلیب نوشته شده است: "برای ما!" عیسی مسیح این کار را برای اثبات تمام جهان، که او یک قهرمان هست. او این کار را برای ما انجام داد. او اجازه داد که برای ما سوراخ شود برای ما رنج صلیب به خود گرفته است. و در نهایت، او نیز از مرگ در ما ایستاده است. البته ما همیشه دلیل برای شکایت یا سرخوردگی داریم اما در همه چیز ما همیشه می دانیم که یک فرد کاملا مشترک با ما است و به طور کامل توسط طرف ما است. در همه چیزهایی که برای ما اتفاق می افتد، باید بدانیم که این یکی همراه است و به ما در مرگ و زندگی ما قدرت می بخشد. به همین دلیل است که می خواهیم متعلق به او باشیم. گاهی اوقات من می خواهم دعا کنم، گاهی اوقات آواز می خوانم، گاهی اوقات شکایت و گریه می کنم. اما چیزی که همیشه می خواهم انجام دهم ... باشد و فرزندش باشد. آمین